

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مفاد اخبار من بلغ بود علی ضوء مقدماتی که مقدم داشته شد معلوم شد که
پاره‌ای از برداشت‌هایی که از این احادیث مبارکات شده تمام نیست که دیروز عرض شد.
و ظاهر این هست که مفاد اخبار من بلغ این است که خدای متعال و شارع مقدس اخبار
می‌فرماید به این‌که آن ثواب‌هایی که از طرف اشخاص مختلفی به شما می‌رسد برای
یک‌سری اعمال، به شرط این‌که دلیلی بر حرمت آن عمل نباشد و یا احتمال حرمتش را
ندهید خدای متعال آن ثواب بالغ را که به شما رسیده است عطا می‌فرماید؛ و ممکن
هست که داعی بر این‌که خدای متعال این اخبار را فرموده و این مشیت را فرموده است
همانی باشد که دیروز می‌گفتیم و قبلاً هم عرض کردیم وفاقاً للامام قدس‌سره که یک
تدبیری است که شارع مقدس برای ایصال عباد به آن مصالح مستحبات واقعی و خیرهای
واقعی که ممکن است اماره و حجت ظاهری درستی بر آن نباشد اتخاذ فرموده؛ ما بیش
از این از اخبار من بلغ استفاده نمی‌کنیم و برداشتی نداریم. حالا بحث مهمی که در این‌جا
هست این است که آیا...

س: ببخشید در مورد مستحبات اگر این امکان باشد در مورد واجبات به طریق اولی باید
باشد، یعنی اگر

ج: اشکالی ندارد، بله اشکالی ندارد

س: اگر نیست پس نشان می‌دهد....

ج: نه می‌گوییم هست، چرا نباشد؟ هست هر شی‌ءی؛ عرض کردیم فقط شرطش این
است که شما احتمال حرمت ندهید یا حجت بر حرمت نداشته باشید ولو واجبات هم
همین‌جور است. روایتی وارد شد هرکس نماز ظهر بخواند فلان مقدار درجات بهشتی به
او داده می‌شود، این روایات دیگر خدای متعال این را می‌دهد ولو این‌که این راوی خطا
کرده باشد یا دروغ بسته باشد، اشکالی ندارد در آن‌جا هم...

س: نه منظورشان تحفظ بر واجبات واقعی است حاج آقا.

ج: بله؟

س: این‌که تحفظ در واجبات واقعی است که اماره....

ج: نه، این لازم نیست داعی در همه جا همین باشد، می‌شود ملقّق باشد، اشکالی ندارد؛
یک‌جا داعی برای این است، یک‌جا هم برای تفضل است، لازم نیست یکی از این‌ها باشد

مجموع این‌ها می‌تواند داعی شارع باشد، جاهایی برای آن، جاهایی برای این، این‌ها مانعة الجمع نیستند این دعاوی.

س: اگر یقین به کذب هم باشد مشمول این اخبار نیست.

ج: بله؟

س: یقین به کذب راوی داشته باشد.

ج: یقین به کذب هم داشته باشد بعید نیست شامل بشود، بله، حالا چون او گفته دیگر، بلغ، اگر بلغ صادق باشد؛ ان شاء الله این بلغ این‌جاها صادق است یا نه ان شاء الله در تنبیهات این اخبار ان شاء الله این‌ها می‌آید احتمالاً.

س: جاهایی که فرمودید تفضل یعنی مانعة الجمع.

ج: تفضل عرض نکردم.

س: فرمودید مانعة الجمع نیست.

ج: آره، یعنی دعاوی شارع ممکن است یک جایی آن تدبیر باشد برای این‌که به او برسد، یک جایی نه، مثل آن جایی که واجب است و واقعاً هم واجب بود ادله دارد، آن‌جا یک تفضلی است که دارد می‌فرماید و یا می‌خواهد به قول مرحوم شهید صدر که قبول نکردیم ولی این اصل این کلام یک کلام درستی است، می‌خواهد تکمیل کند تشجیعی که اوامر دارند، اوامر مثل نواهی که شارع کنارش عقوبت ذکر می‌کند برای این‌که تشجیع کند انتهای را از آن نواحی، در موارد اوامر هم ثواب‌ها کنارش قرار می‌دهد می‌گوید همین ثواب هم که می‌گویند من می‌دهم برای این‌که عباد را تشجیع کند بیشتر بر این‌که آن محرکیتی که از ناحیه‌ی امر دارد تولید می‌شود تشدید بشود.

س: در جاهای دیگر فرمودید ممکن است تفضل باشد....

ج: بله بله، ممکن است این‌جور باشد.

س: اعمالی که از معصومین می‌رسد و ثوابی برایش بالغ نشده چی؟ مثل همین احترامی که برای مخصوص امام زمان می‌گذاریم، ما فعلش رسیده، خبرش هم....

ج: آن‌ها مشمول این‌ها نیست، این روایت می‌گوید «من بلغه شیءٌ من الثواب علی عمله» این ثوابی گفته نشده در آن‌جا.

س: ...

ج: نه، ثواب خاصی که نگفته، اوتیه، ثوابی اصلاً نگفته، اجر دارد، پاداش دارد، حالا پاداشش چه هست.

بحث مهمی که در این‌جا هست و در اصول هم که این قاعده محل کلام قرار گرفته، یکی از جهاتش علاوه بر آن جهتی که قبلاً گفته شد برای این‌که می‌خواهند امر درست کنند در موارد عبادات تا احتیاط متصور باشد این است که آیا از این اخبار ما استفاده‌ی استحباب می‌کنیم؟ استحباب شی‌ءای که بلغ علیه الثواب؟ که اگر ما این استفاده را بکنیم قهراً این

اخبار من بلغ می‌شود از ادله‌ای که در راستای استنباط حکم قرار می‌گیرد؛ چون این اخبار من بلغ می‌گوییم ملازمه دارد فرض کنید که اگر شارع ثوابی به امری می‌دهد با این که جعل امر کرده باشد برای او، حالا استحباباً یا وجوباً. این امر مهم در این اخبار برای ما به عنوان بحث اصولی الان این جهت هست. مرحوم آقای آخوند قدس سره در کفایه ایشان قائل شدند بر این که بله، چون همان طور که قبلاً گفته شد ایشان قائلند به این که مفاد روایت، روایت معتبره‌ی در باب این است که ثواب بر نفس عمل است، نه بر عمل به عنوان انقیاد و احتیاط و نه بر خود احتیاط و انقیاد، بلکه بر ذات عمل است؛ ایشان می‌فرماید حالا که مفاد این اخبار این شد که ذات عمل دارای ثواب هست، وزان این روایات به ضمّ آن روایاتی که دارد می‌گوید فلان کار فلان ثواب را دارد، فلان کار فلان ثواب را دارد، می‌شود وزان ادله‌ی معتبره‌ای که بیاید به ما بگوید من صلیّی فلان صلاة را فله کذا، یا من صام فلان روز فله کذا، یا من سرح لحیته یعنی لحيه‌اش را گذاشت بلند بشود یک مقداری نه به حدی که دیگر مقید می‌شود به ادله‌ی دیگر، نه هرچی بخواهد برود جلو نه، مقید باشد، من سرح لحیته فله کذا؛ این‌ها چطور شما از این روایات هر فقهی استنباط می‌کند که بله پس معلوم می‌شود آن نماز مستحب است، آن روزه مستحب است، این سرح اللحيه مستحب است، این‌جا هم دارد این روایات می‌گوید چی؟ خود آن روایات دارد می‌گوید این ثواب دارد منتها آن روایات سندش تمام نبود، این روایات دارد می‌گوید بله ما آن ثواب را خواهیم داد؛ وزان این به ضمّ این روایات من بلغ می‌شود وزان آن روایاتی که سندش معتبر است و مستقیماً دارد می‌گوید من صام یوم کذا فله کذا، یا من صلیّی یوم کذا فله کذا، چطور شما آن‌جا استفاده‌ی استحباب می‌کنید و می‌گویید معلوم می‌شود آن روزه مستحب است، آن نماز مستحب است، این‌جا هم همین جور می‌شود. فلذا ایشان می‌فرمایند که: «ان الثواب فی الصحیحة انما رتب علی نفس العمل» بعد از چند جمله «لا بما هو احتیاط و انقیاد فیکشف عن کونه بنفسه» آن عمل «مطلوباً و اطاعة، فیکون وزانه وزان من سرح لحیته أو من صلیّی أو صام فله کذا و لعله لذلک أفتی المشهور بالاستحباب» این که مشهور فتوا می‌دهند در این موارد ولو یک خبر ضعیفی باشد یا یک فتوا باشد و امثال این‌ها فتوایی به استحباب می‌دهند، ایشان می‌فرمایند: لعلّ مدرکشان و دلیلشان همین باشد که از اخبار من بلغ استفاده کردند که ذات عمل ثواب دارد، ذات عمل که ثواب داشت این ملازمه دارد با این که پس آن عمل مستحب است کما این که در آن‌جاها گفته می‌شود. این فرمایش آقای آخوند و غیر این بزرگوار از بزرگانی که این منهج را پیمودند و این‌طور سخن گفتند.

در این‌جا بحث مهمی که لازم است انجام بشود این است که آیا وجه این که ما از ثواب بخواهیم پی ببریم به امر، وجه این چه هست؟ حالا در خود من سرح یا من صلیّی آن‌جاها، به چه وجه انسان از ثواب پی می‌خواهد ببرد به این که شارع امر دارد؟ و بعد ببینیم آیا آن وجه که در آن‌جاها وجود دارد آیا در ما نحن فیه تطبیق می‌شود تا بگوییم این‌جا هم مثل آن‌جا هست یا نه؟ پس در دو مقام ما باید بحث کنیم.

مقال اول این است که این وجه پی بردن از ثواب به وجود امر چه دارد؟ وجوهی در مقام وجود دارد که بعضی‌هایش هم قائل دارد و در کلمات اعلام هست، بعضی‌هایش هم ممکن است حالا من ندیدم، ممکن است گفته شده باشد. وجه اول این است که بگوییم ادعا کنیم یک ملازمه‌ی عقلیه هست بین ثواب و امر؛ یعنی همان‌طور که اگر شارع فرمود فلان عمل را اگر کسی انجام بدهد عقاب دارد، آن‌جا چطور ملازمه دارد وجود عقاب با وجود نهی؟ اگر نهی ندارد شارع پس چه را عقاب می‌فرماید؟ عقاب کشف عقلی می‌کند از چی؟ از وجود نهی و حرمت؛ ملازمه‌ی عقلیه است بین وجود عقاب و وجود نهی. این‌جا

هم گفته می‌شود وزان ثواب همان وزان عقاب است، همان‌طور که آن ملازمه‌ی عقلیه دارد ثواب هم ملازمه‌ی عقلیه دارد با وجود امر. این یک راه است که ممکن است کسی ادعا بکند، ملازمه‌ی عقلیه؛ این راه واضح البطلان است ولو این‌که حالا طرح شده در کلمات ولی واضح البطلان است؛ چون در آن عقاب درست است، چون عقاب اگر شارع نهی‌ای ندارد این عقاب ظلم است، برهان ظلم و قبح ظلم و این‌که از شارع ظلم سر نمی‌زنند این کاشف است از این‌که پس معلوم می‌شود این منهی بوده، حرام بوده، فلذا شارع عقاب می‌فرماید. اما اعطاء ثواب که تفضل است، لطف است، حالا امر هم نکرده باشد، بگوید این کار خوبی است نظیر هم دارد، شارع فرموده است که در اخبار شرب خمر وجود دارد که اگر کسی شرب خمر نکند نه برای امتثال نهی الهی، بلکه برای خاطر این‌که خودش را پایین نیاورد، عارش می‌شود که مردم بگویند این لایعقل است، این مست است، برای خاطر خودش اگر شرب خمر نکند خدای متعال فرموده ثواب می‌دهم من، یک تفضلی است، یک لطفی است دارد می‌فرماید، لازم نیست، یک مطلب عقلی است، یک مطلب حسنی است کسی انجام می‌دهد شارع می‌گوید من قانون برای این جعل نمی‌کنم اما همین‌جور که عقلاء مدح می‌کنند و ستایش می‌کنند من هم مدح و ستایش می‌کنم به این‌که ثواب می‌دهم، چه می‌دهم؛ هیچ ملازمه‌ای انسان درک نمی‌کند بین این دوتا بخواهد ملازمه باشد. حالا شهید صدر قدس‌سره برای این‌که این را برهانی‌تر بکنند این‌جور بیان کردند، فرمودند که: بین وجود امر و بین ثواب هیچ‌گونه ملازمه‌ی عقلی وجود ندارد، ذات‌الامر با ثواب هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد بین‌شان؛ چون ممکن است یک جایی امر باشد ولی عبد احتمال حرمت می‌دهد، آن امر به او نرسیده احتمال حرمت می‌دهد، شبهات حکمیة قبل الفحص هم نکرده که برائت داشته باشد، می‌رود انجام می‌دهد، آیا در این‌جا ثواب به او داده می‌شود یا عقاب می‌شود؟ یا استحقاق عقاب دارد با این‌که امر وجود دارد؟ امر وجود دارد درواقع که این کار را بکن اما این نمی‌داند احتمال حرمت می‌دهد، آن امر به او نرسیده احتمال حرمت هم می‌دهد، شبهه‌ی قبل الفحص است نرفته فحص بکند و بلا فحص آن کار را رفته انجام داده؛ این‌جا حرمت تجرّی دارد دیگر، استحقاق عقوبت دارد با این‌که امر وجود دارد، ثواب به او نمی‌دهند این‌جا. یا امر وجود دارد و این اطلاعی از آن امر ندارد، همین‌جور می‌رود آن کار را انجام می‌دهد، نه از باب این‌که امری هست و می‌خواهد امتثال بکند؛ در این‌جا هم آیا ثواب به او داده می‌شود؟ نه، این‌جا هم این‌جوری نیست که بگوییم حتماً باید ثواب داده، ملازمه‌ای بین این نیست که.... اما از آن طرف اگر کسی احراز امر کند و درواقع امری وجود نداشته باشد، این‌جا ما می‌گوییم چی؟ استحقاق ثواب دارد، این یک نحو انقیاد است و استحقاق ثواب دارد، با این‌که امر نبوده ولی این چون احراز امر کرده، بلند شده کار را انجام داده، رفته دنبال این کار.

پس ببینید از این مطالب مترتب بر طرفین مسأله متوجه می‌شویم که بین وجود امر و ثواب ملازمه‌ای وجود ندارد؛ پس بنابراین علاوه بر این‌که این امر یک امر وجدانی است که انسان به وجدانش که مراجعه می‌کند می‌بیند ملازمه نیست همان‌جور که توضیح دادیم، این‌ها منته است بر این‌که بله، ملازمه‌ای بین این دوتا وجود ندارد. پس این احتمال از این راه اگر بخواهید بگویند ما می‌فهمیم این راه درست نیست.

س: راه اشکال درست منتها آن دو مثالی که از شهید صدر نقل کردید ظاهراً خارج از بحث ما است این‌جا مقصود امر بالغ به مکلف....

ج: نه صحبت سر امر است، امر... بین نفس الامر، چون این‌جا، بالغ که نشده ما این‌جا می‌خواهیم بگوییم، دقت بفرمایید، در این‌جا که بالغ نشده می‌خواهیم بگوییم یک روایت،

می‌خواهیم بگوییم اگر یک روایت گفت من سرح لحيته فله كذا، امری که بالغ نشده، می‌خواهیم ببینیم این له كذا که ثواب است ملازمه دارد با وجود امر واقعی؟ آن یک مدعی می‌آید می‌گوید بله ملازمه دارد، چون بین امر و ثواب ملازمه است عقلاً، پس از این که این روایت دارد می‌گوید این لازم وجود دارد می‌فهمیم ملزوم هم وجود دارد، چون ملازمه‌ی عقلی بینش هست، این را رد می‌کنند می‌گویند بین این دوتا ملازمه ندارد.

س: یک امر واقع غیر بالغ را ما مسامحهً امر می‌نامیم درواقع امر، الان شما خیلی با خودتان زمزمه کنید به ما بگویید که بروید بیرون، ولی این به گوش ما نرسید و علم هم دارید که به گوش ما نمی‌رسد، این امر نیست که، مسامحهً ما می‌گوییم امر؛ امر یعنی چیزی که بالغ شده باشد.

ج: اگر پیامبر فرموده باشد نه این که در دلش گذرانده باشد درست؟ اما به گوش بنده نرسیده، مثل همین جاها که برائت جاری می‌کنیم امر نفرموده؟

س: پیغمبر با علم این که این....

ج: آهان پس شما جزء آن کسانی هستید که می‌گویند مثل محقق ایروانی یا ممکن است محقق اصفهانی هم بگوییم، می‌گویند بله امر متقوم است به وصول، اگر نرسد اصلاً امر نیست؛ فلذا می‌گویند برائت شرعی و عقلی لامعنا له؛ چون وقتی نرسید اصلاً امری نیست، یقین داریم امری نیست، برائت از چه می‌خواهی بگویی؟ این‌هایی که برائت می‌گیرند یعنی می‌گویند امری هست ولی چون به دست ما نرسیده ما معذوریم؛ این مبنا می‌گوید اصلاً اگر به تو نرسید کشف می‌شود به این که امری نیست چون امر متقوم به وصول است. باشد شما هم جزو آن نوادر روزگار هستید که چنین حرفی را زدند.

خب بعد به خدمت شما عرض شود که راه دوم، راه دوم این است که قبول ملازمه‌ی عقلی وجود ندارد به همان بیانی که گفته شد...

س: حاج آقا ببخشید این که شهید صدر فرمودند شاید این واقعاً بیگانه از بحث ما باشد، بله یک وقت ممکن است شما بفرمایید که اقتضا دارد ولی یک موانعی مثل عدم وصول یا مواردی که مثل مثالی که از شهید صدر نقل فرمودید این‌ها مانع می‌شود که هر جا امر باشد یا هر جا ثواب باشد امر هم بیاید؛ ولی در ما نحن فیه که آن وصول هم صورت گرفته، اخبار من بلغ به ما رسیدند که بله من این ثواب را می‌دهم، این جا چه مانعی هست که بگوییم امر هم هست؟

ج: اول کلام می‌خواهیم بگوییم که چرا بین وصول ثواب و وجود امر، چرا وجود ثواب و وصول ثواب کشف می‌کند از وجود امر؟ از این داریم صحبت می‌کنیم دیگر؛ شما می‌گویید چون ملازمه‌ی... مدعی می‌گفت چون ملازمه‌ی عقلیه بین این و آن وجود دارد، همان‌جور که ملازمه‌ی عقلیه بین طلوع شمس و وجود نهار وجود دارد ما از طلوع شمس موجود است از نهار می‌فهمیم طلوع شمس است؛ این جا هم چون بین ثواب و وجود امر ملازمه هست از ثواب می‌فهمیم امر است، از امر می‌فهمیم ثواب است، این‌جور حرفی زدند؛ این را دارد ایشان ابطال می‌کند، می‌گوید این حرف نادرست است.

س: ... اثبات نمی‌کند که به اصطلاح از بیخ و بن این‌ها ملازمه‌ای با هم ندارند...

ج: ندارند دیگر، اگر ملازمه داشته باشند باید به آن مثال‌هایی که زدیم، آن جایی که امر

واقعاً وجود دارد و این آقا فحص نکرده و به نظرش آمده حرام است و رفته انجام داده؛ شما باید بگویید چون بین وجود امر، وجود واقعی امر و بین ثواب ملازمه‌ی عقلیه است و چیزی که ملازمه‌ی عقلیه دارد قابل تخلف نیست، پس باید حتماً شارع این ثواب را عنایت کند، و حال این که بالضروره آدم می‌فهمد این جوری نیست. مثال‌هایی که ایشان زدند مثال‌ها هم منبهات خوبی است که مثال زدند؛ اما لبّ مسأله و جان مسأله همان بود که اول عرض کردیم که فرق است بین عقاب و ثواب؛ در مورد عقاب ظلم است فلذا ملازمه‌ی عقلی وجود دارد، این جا چون ظلمی نیست غیر از تفضل و احسان و این‌ها چیزی وجود ندارد. پس بنابراین ولو امر هم نباشد، می‌گوید نگفتم ولی حالا که این آقا رفته انجام داده بیا، این از بزرگواری‌اش است، از لطفش است، چه ملازمه‌ای دارد؟

و اما بیان دوم، بیان دوم این است که ملازمه‌ی عقلی وجود ندارد اما عرفاً ملازمه دارد، ولو این که حصول این ملازمه در ذهن عرف در اثر این پیدا شده باشد که معمولاً مواردی که شارع ثواب گفته امر وجود داشته؛ گاهی منشأ ملازمات عرفیه یک امر عقلی و لزوم عقلی نیست، بلکه چون این دوتا را معمولاً باهم می‌بینند، با هم دیدند این باعث شده که در ذهن یک الصاقی بین این دوتا پیدا شده که این آن را می‌خواند و او این را می‌خواند. مثل همان مثالی که در منطق برای‌مان می‌زدند ما معمولاً وقتی که حاتم را می‌شنویم ذهن‌مان منتقل به چه می‌شود؟ به سخاوت می‌شود، سخاوت را می‌شنویم ذهن‌مان منتقل به حاتم می‌شود، چرا؟ ملزم عقلی که بین این دوتا نیست؛ اما چون معمولاً وقتی که سخاوت را گفتند مردم مثال که برایش می‌زدند به حاتم مثال زدند؛ چون معمولاً از بچگی ما این را شنیدیم همه‌ی این‌جا در درس‌های‌مان، در کلاس‌های‌مان، در این‌ها، در قصه‌ها که برای‌مان، یک ملازمه‌ی عرفیه‌ای ایجاد شده، این‌جا هم به‌خاطر همین؛ چون شارع هر جا گفته امر، یعنی ثواب گفته، یا جاهایی که ثواب گفته بعد فهمیدیم امر هم داشته، این جور نبوده که ثواب خالی باشد امر داشته، این یک ملازمه‌ی عرفیه‌ای در ذهن عرف ایجاد شده فلذاست وقتی که شارع بگوید یک جایی من ثواب می‌دهم خودش می‌داند، چون چنین ملازمه‌ی عرفیه پیدا شده می‌داند که مردم می‌فهمند امر دارد؛ فلذا اگر اراده نکرده باید بگوید امر نداریم. اطلاق مقامی‌اش بگوید ثواب می‌دهم و نیاید بگوید بدانید ثواب می‌دهم ولی امر ندارم، آن گفته با این سکوت دلالت می‌کند بر این که چه هست؟ این‌جا امر هست؛ چون چنین ملازمه‌ی عرفیه‌ای پیدا شد، خودش هم می‌داند اگر بگوید این جوری است؛ پس اگر نیامد بگوید که من اراده نکردم قهراً...

شما ان قلت کردید، بله لزومی ندارد بگویی حالا چون مردم تصور کنند امر دارد، حالا چه می‌شود؟ مگر به خلاف واقع می‌افتند اگر بگویی امر دارد؟ تصور نکنند. جوابش این است که این وجود امر همان‌طور که بعداً ان‌شاءالله در تنبیهات این اخبار خواهیم گفت ان‌شاءالله تنبیه اول، اگر امر اثبات بشود له آثار فقهیه، چون آثار فقهی دارد این‌ها و مردم به خلاف می‌افتند؛ یکی‌اش مثلاً در باب وضو هست فرض کنید و همین‌طور جاهای دیگر که حالا بحث‌هایش خواهد آمد.

پس بنابراین ادعا کردند و من المدعین صاحب منتقی الاصول است البته با این پیازداغ‌ها و این توضیحاتی که من به آن اضافه کردم که ایشان می‌فرمایند ما بگوییم ملازمه‌ی عرفیه بین این دوتا هست. این هم حرف بدی نیست که اگر ما چنین بگوییم ملازمه‌ی عرفیه‌ای در اذهان عرف وجود دارد، فلذاست به‌خاطر این ملازمه‌ی عرفیه است که وقتی گفت من صلی کذا فله کذا استحباب آن صلاة را می‌فهمند که این صلاة امر دارد. البته این را باید توجه بکنیم که فقط یک تفاوتی بین من صلی یا صام و من سرح وجود دارد، چون صلاة

یک ماهیت اختراعی شرعی دارد ولی به خلاف تسریح لویه که یک امر تکوینی است؛ آنجا که می‌گوید من صلیّ پس باید این ماهیت را بیاید اختراع کرده باشد و به او امر کرده باشد، گفته باشد، خودش درست کرده باشد؛ بنابراین مثال‌های بهتر جاهایی است که آن ثواب را شارع برده روی امور افعال غیر مخترعه‌ی شرعی، مثل همان تسریح لویه و مثلاً من مشی کذا فله کذا و امثال این جور چیزهایی که ماهیات مخترعه نیست.

س: استاد ببخشید در بحث عرف این که اتکاء کند شارع مقدس یا حواله کند شارع مقدس امر... را به بحث عرف، این چهارچوبش مشخص است، این خیلی دلالتش واسطه می‌خورد بعدش هم همه‌گیر نیست این طوری هم، غیر از کسانی که درس و بحث فقهی می‌خوانند این طور نیست که ثواب را ببینند بگویند چون این ثواب دارد امر هم دارد...

ج: نه این جور نیست.

س: به عرف مراجعه کنید، چنین برداشتی فکر نمی‌کنم....

ج: شما منبر که تشریف می‌برید بگویند که فلان چیز ثواب دارد، فلان چیز ثواب دارد همه‌ی مردم بعداً می‌گویند این‌ها مستحب است، نمی‌گویند؟

س: یعنی امر دارد؟

ج: من می‌فهمم این مستحب است، مستحب امر دارد دیگر..

س: شارع مقدس که یک چنین چیزها را....

ج: شما اتفاقاً تشکیک می‌کنید چون در مدرسه آمدید می‌گویید نه، ممکن است این جوری نباشد، مردم می‌گویند نه معلوم می‌شود مستحب است. این تفکیک‌ها برای این دقت‌هایی است که این‌جاها به ما یاد دادند و ذهن‌مان این جوری؛ ولی مردم می‌گویند چی؟ این که ثواب دارد فلان دارد می‌گویند پس؛ آنجا هم که می‌گوی عقاب دارد می‌گویند حرام است، اینجا می‌گویند ثواب دارد مستحب است یا واجب است.

س: حاج آقا چه جوری این عرف در زمان صدور ما کشف....

ج: بله؟

س: در زمان صدور چنین حکمی بوده

ج: ببینید اعراب امثال هم هستند فرقی نمی‌کنند که.

س: تغییر می‌کنند...

ج: نه، درست است اما نه مثل این جور فهم‌ها، بله لباس‌شان تغییر می‌کند، نحوه‌ی لباس پوشیدن‌شان تغییر می‌کند، نحوه‌ی خوراک‌شان تغییر می‌کند، یک مقداری این چیزها؛ ولی آن چیزهایی که از نهاد انسانی انسان سر می‌زدند آن‌ها یکی است، با همدیگر فرقی نمی‌کند که؛ الان ما همه‌ی عالم را رفتیم دیدیم اما همه جا می‌گوییم بله، آن‌ها هم که در اروپا زندگی می‌کنند، آمریکا زندگی می‌کنند، فلان کشور، آن‌ها هم همین هستند؛ چرا؟ چون حکم برای امثال ما یجوز و لا یجوز در این جور چیزها واحد است.

و اما راه سوم، راه سوم این است که...

س: ...

ج: بعید نیست، این ملازمه‌ی عرفیه بعید نیست بله.

راه سوم این است که شارع وقتی می‌آید می‌گوید که این ثواب دارد، کسی این کار را بکند من ثواب به او می‌دهم، این دارد با همین بیان این و ابراز این با جعل ثواب و ابراز الثواب و اظهار الثواب قهراً این دلالت می‌کند بر ترغیب مردم، این دلالت می‌کند بر این که دارد مردم را ترغیب می‌کند که این کار را انجام بدهید؛ همه می‌فهمند وقتی می‌گوید که کسی که فلان کار را انجام بدهد من فلان ثواب را به او می‌دهم، این در مقام ترغیب ناس است به این که آن کار را بروید انجام بدهید، این مقدمه‌ی اولی.

مقدمه‌ی ثانی: این وقتی شارع ترغیب کرد مردم را به یک کاری، این دلالت می‌کند بر این که آن کار محبوب شارع است، اگر محیوبش نباشد چرا ترغیب می‌کند مردم را به انجام دادن آن؟ این هم مقدمه‌ی ثانیه.

مقدمه‌ی ثالث: وقتی یک امری محبوب مولا شد پس مقتضی بر این که امر به آن بکند وجود دارد.

مقدمه‌ی رابع: مقتضی موجود مانع مفقود است، چون اگر مانعی وجود داشت ترغیب نمی‌کرد.

بنابراین با این مقدمات زمینه برای تطبیق قاعده‌ی مقتضی و مانع چه می‌شود؟ فراهم می‌شود؛ هر جا مقتضی بود، مانع احراز نشد یا علم که اینجا احراز نشدن فقط نیست، بلکه احراز عدم مانع کردیم به خاطر ترغیبی که کردیم. پس مقتضای قاعده‌ی مقتضی و عدم مانع این است که هر جا مقتضی بود مانعی وجود نداشت لّا اثر المقتضی أثره؛ پس این جا ما باید بگوییم که شارع امر دارد، از راه قاعده‌ی مقتضی و عدم مانع. بنابراین....

س: از راه قاعده فرمودید که استفاده نمی‌کنیم دیگر، چون آن قاعده‌ی مقتضی، مانع باید با نفس قاعده برداشت بشود، شما فرمودید مانع این جا....

ج: نه، می‌گوید هر جا، نه با نفس قاعده برداشته نمی‌شود؛ آن جا می‌گوید هر جا مقتضی بود و مانع یا معلوم نشد یا معلوم العدم بود اثر المقتضی أثره، و مقتضی موجود است، درست؟ این جا هم همین را می‌گوییم، می‌آییم می‌گوییم با این مقدمات می‌گوییم زمینه برای تطبیق قاعده‌ی مقتضی و مانع درست است، می‌گوییم چی؟ می‌گوییم آقا این اخباری، آن خبری که می‌گوید من سرح، من صام، من صلیّ فله کذا، این دارد دلالت می‌کند بر این که شارع رغب الناس الی آن فعل، این مقدمه‌ی اول؛ مقدمه‌ی دوم: این ترغیب دلالت می‌کند بر این که آن کار محبوب شارع است، اگر محبوب نبود ترغیب نمی‌کرد. مقدمه‌ی سوم: محبوبیت عمل مقتضی است برای این که شارع امر بکند به آن کار، این مقتضی. مقدمه‌ی چهارم: مانع اینجا احراز نشده بلکه احراز عدمش شده، چون اگر مانعی وجود داشت نمی‌آمد ترغیب بکند.

س: وقتی احراز عدم شد، عرض مانع همین است، وقتی احراز عدم شده دیگر از قاعده نمی‌خواهیم کمک بگیریم، آن قاعده در کنار....

ج: نه، قاعده می‌گوید، چون ...

س: ... این بود که مانعی را وقتی ما شک داریم برداریم و الا که قاعده نیست که وقتی مقتضی موجود باشد مانع هم یقیناً وجود نداشته باشد که اصلاً قطعی است دیگر نیاز به قاعده نداریم.

ج: چون امور اختیاریه این چنینی است دیگر؛ در امور تکوینی همین‌طور است...

س: قاعده که محل خلاف است....

ج: در امور تکوینی، این‌جا اختیار مولا متخلل است، پس قاعده می‌خواهد بگوید، چون اختیار مولا، باشد نمی‌کنم، اختیار مولا مقتضی است؛ آن برای امور تکوینی است که اختیار در آن‌جا نیست می‌گوید آقا مقتضی هست، شرط هم موجود است، مانع هم مفقود است، آتش موجود است، شرط هم که مجاورت آن محترق باشد و آن موجود است، مانعی هم که وجود ندارد پس حتماً می‌سوزاند دیگر، آن‌جا درست است؛ اما این‌که این فاعل مختار است، باشد مصلحت هست نمی‌خواهم هم بکنم، روی یک‌دندگی؛ این‌جا نمی‌تواند بگوییم....

س: یعنی اگر معلول را علت تامه فرض کردید برای تحقق همین‌طور است واقعاً....

ج: علت تامه که این‌جا، علت تامه معنا ندارد در مورد خدای متعال بگوییم علت تامه؛ مقتضی است یعنی، یعنی این فرمایش منتقی است که ایشان از این راه می‌فرماید که ما وقتی ثواب می‌بینیم از ثواب، کشف وجود امر می‌کنیم، درحقیقت از این راه با این مقدمات اربعه که مستخرج از کلام ایشان است که زمینه را برای قاعده‌ی مقتضی و مانع فراهم می‌کند. آیا این فرمایش ایشان این راه تمام است یا تمام نیست ان‌شاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد آله الطاهرين